

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه نظر مرحوم آخوند خراسانی در باب جبران ضعف سند

عرض کردیم مرحوم محقق خراسانی فرموده‌اند بعید نیست بگوئیم شهرت عملیه بطور کلی هر ظن غیر معتبری را بتواند جبران ضعف سند کند، نمی‌تواند موهن یک روایت باشد. دلیل ایشان آن است که وقتی ادله‌ی حجیت خبر واحد را بررسی می‌کنیم، آن مقداری که از ادله استفاده می‌شود، این است که خبری حجیت دارد که برای ما موثق الصدور باشد؛ و اگر در موردی خبر ضعیفی قائم شد، چنانچه شهرت عملیه بر طبق این خبر قائم شود، سبب می‌شود که ما وثوق به صدور پیدا کنیم؛ و اگر وثوق به صدور پیدا کردیم، مشمول ادله‌ی حجیت قرار می‌گیرد. تا این قسمت کلام ایشان را قبلاً گفتیم.

و اگر نزاع را اینطور مطرح کنیم، نزاع می‌شود نزاع صغروی و دائر مدار این است که برای شخص عمل مشهور نسبت به روایت افاده وثوق کند یا نکند؟ حتی ممکن است در مورد یک شخص، در یک باب، عمل مشهور بر طبق یک روایت افاده‌ی وثوق کند اما در باب دیگر برای همین شخص عمل مشهور مفید وثوق نباشد.

قسمت دوم کلام ایشان این است که می‌فرمایند اگر مشهور از روایتی اعراض کردند، اعراض مشهور قاذح و موهن نیست؛ برای این که ادله‌ی حجیت خبر واحد مقید به ظن به عدم صدور نیست؛ ادله‌ی حجیت نمی‌گوید خبری حجیت دارد که ظن به عدم صدور آن نداشته باشید؛ بلکه از این حیث اطلاق دارد؛ و خبر واحد بر طبق ادله‌ی حجیت معتبر می‌شود؛ هرچند نسبت به صدور آن روایت ظن به خلاف داشته باشیم. و در نتیجه، اگر خبر صحیح السندی قائم شد و ما دیدیم مشهور از آن اعراض کردند، درست است که این اعراض برای ما ظن به خلاف می‌آورد، اما چون این خبر مشمول ادله‌ی حجیت است، به حجیت خودش باقی می‌ماند.

نهایت اعراض این است که برای ظن به خلاف می‌آورد که این اشکالی ایجاد نمی‌کند. بله، اگر ادله حجیت خبر واحد برای ما اثبات می‌کرد که خبر واحد در صورتی حجیت دارد که ظن به خلاف پیدا نشود، اینجا می‌گفتیم اعراض مشهور قاذح روایت است. در نتیجه، مرحوم آخوند تفصیل دادند به این صورت که شهرت را جابر ضعف سند می‌دانند، اما اعراض مشهور را جابر ضعف سند نمی‌دانند.

اشکال استاد بر سخن آخوند: اما نکته‌ای که ما می‌خواهیم عرض کنیم، این است که درست است ادله‌ی حجیت خبر واحد مقید به عدم ظن به خلاف نیست و اگر ظن به خلاف هم باشد، باز خبر حجیت دارد؛ اما ما گفتیم از اعراض مشهور کشف می‌کنیم که قرینه و نکته‌ای در کار بوده که مشهور به اعتماد آن قرینه و نکته، از این روایت اعراض کردند. فرض این است که مشهور، آنهم مشهور قدما عدول هستند، اینها چطور می‌توانند خبری را با اینکه صحیح السند هست، بر طبق فتوا ندهند؟ حتماً قرینه‌ای بوده که با اعتماد بر آن، بر طبق روایت فتوا نداده‌اند.

درست است که در بعضی از موارد می‌گوییم اگر شک کنیم قرینه‌ای بوده یا نه، اصل عدم قرینه است؛ اما در اینجا می‌گوییم یقین پیدا می‌کنیم که مشهور قرینه‌ای داشتند که به دست ما نرسیده است؛ و الا اگر مشهور بودند و همین روایت صحیح السند، باید بر طبقش فتوا می‌دادند. این هم اشکال بر مطلب دوم مرحوم آخوند.

مطلب سوم مرحوم آخوند مربوط به مرجحات است. مرحوم آخوند می‌فرماید: دلیلی نداریم در جایی که دو روایت با یکدیگر تعارض کنند، اگر یک ظن غیر معتبری مثل شهرت با احد الروایتین موافق باشد، دلیلی نداریم که این بتواند مرجح باشد. مرحوم محقق اصفهانی در کبری با مرحوم آخوند بحثی ندارد. اما وقتی می‌آید سراغ صغری، می‌فرماید - که آقایان خودشان مراجعه بفرمایند و من دیگر همه جزئیات کلام مرحوم اصفهانی را نقل نمی‌کنم - ایشان می‌فرمایند: ضعف خبر دو صورت دارد: یا به خاطر این است که راوی برای ما مجهول است؛ وقتی می‌گوییم خبری ضعیف است، می‌گوییم راوی‌اش مجهول است، نمی‌دانیم کی و کجا بوده؛ عادل بوده یا نه؛ و یا به خاطر جهت دیگری است.

آن وقت نکته‌ای که در اینجا دارند، این است که می‌فرمایند در جایی که مشهور می‌آید بر طبق روایت ضعیفه‌ای عمل می‌کند، اگر کسی بگوید عمل مشهور کاشف از این است که یک خبر دیگر نزد مشهور معتبر بوده، یا بگوییم مشهور علم به صدق این خبر داشتند، می‌فرمایند این هر دو از محل بحث خارج است. اینکه ایشان اشاره کردند، در بعضی کلمات هست که وقتی مشهور به خبری عمل می‌کنند، ولو آن خبر ضعیف است، اما ممکن است خبر معتبر دیگری شبیه این خبر نزد مشهور بود که به دست ما نرسیده است؛ ایشان می‌فرمایند این از محل بحث خارج است؛ چرا که به این معناست که مشهور به خبر دیگر عمل کردند و نه خبری که در آن بحث است. فرض سوم این است که بگوییم درست است این راوی نزد ما مجهول است، اما آنها چون نزدیک به عصر صدور روایت و اصحاب و روات بودند، راوی را می‌شناختند که چطور بوده؛ و این راوی مورد وثوق آنها بود؛ یعنی همان که ما در عبارات قبل به عنوان توثیق عملی مطرح کردیم.

ایشان می‌فرماید بر فرض که مشهور این راوی را می‌شناسند و توثیقش کردند، اما ممکن است اگر اسم و خصوصیات راوی با زندگی‌اش برای ما بیان شود، ما به او وثوق پیدا نکنیم؛ وثوق نزد آنها برای ما فایده‌ای ندارد. البته ما این را هم قبلاً جواب دادیم. بعد از اینکه ایشان این مطالب را بیان کرده، می‌فرماید: **الانصاف أن استناد المشهور إذا كشف عن ظفر الكل بموجب الوثوق** اگر استناد مشهور کاشف از این باشد که کل علما و مشهور به آنچه که سبب برای وثوق است، آگاهی پیدا کردند، **كان ذلك مفيداً للوثوق نوعاً** وثوق نوعی برای ما هم می‌آورد؛ **لكنه** از اینجا به بعد با مرحوم آخوند اختلاف دارند **غالباً ليس كذلك** لکن غالب شهرت‌هایی که داریم، این چنین نیست **بل الغالب في تحقق الشهرة تبعية المتأخر للمتقدم في الاستناد إلى ما استند إليه** بلکه شهرت‌ها از باب این بوده که شخص متأخر از متقدم تبعیت می‌کرده است و اینطور شده که شهرت درست شده است.

لذا، ایشان می‌فرماید که ما جابریّت شهرت نسبت به ضعف سند را از نظر صغری قبول نداریم. از نظر کبری قبول دارد و می‌گوید **إذا كان مفيداً للوثوق نوعاً** ما هم قبول می‌کنیم؛ اما از نظر صغری اشکال می‌کند. بعد در مورد موهنیت و قادحیت می‌گوید: **إعراض المشهور عن الرواية سنداً أو عدم الاعتناء بظهورها فإن كان كاشفاً قطعياً عن خلل في سندها لا من حيث عدم وثاقة المخبر** اگر اعراض مشهور کشف از این کند که یک اشکالی در این سند است، درست است؛ اما آن اشکال نباید مربوط به وثابّت مخبر باشد؛ چون خلف فرض لازم می‌آید.

فرض ما این است که خبر موثق است؛ و معتبر السند است؛ بلکه خلل باید به گونه‌ی دیگری باشد. از این نحو: **من حيث احتفافها بقرينة موجبة للقطع بخطاء المخبر** یعنی مشهور که از این روایت اعراض کردند، قرینه‌ای پیدا کردند که در خصوص این روایت، ولو راوی موثق است اما خطا کرده است؛ قطع به این پیدا کردند که خطا کردند یا قطع به این پیدا کردند که خللی در دلالت وجود دارد.

می‌فرمایند اگر واقعاً اعراض مشهور این چنین باشد، **فلا كلام** یعنی برای ما قطع بیاورد که خللی در سند غیر از مسئله توثیق

مخبر در دلالت وجود دارد، قبول داریم؛ بعد می‌فرمایند: **وَأَمَّا إِنْ كَانَ كَاشِفًا ظَنِّيًّا** تا آخر عبارت **فَلَا يَكُونُ الْأَعْرَاضُ مُوهِنًا** بعد می‌خواهند بفرمایند که این اعراض مشهور کشف قطعی هم نمی‌کند، و کشف ظنی دارد؛ لذا، موهن نیست. کلام مرحوم محقق اصفهانی را خواستیم برای تکمیل ذکر کرده باشیم. این بحث تمام شد. آقایان خودشان این بحث را حتماً دنبال بفرمایند و حتماً نتیجه‌گیری کنید. چون در فقه آثار زیاد دارد.

بحث اخلاقی: ذکر خدا و اهمیت توجه به آن (بخش سوم)

در هفته‌ی گذشته مختصری در مورد ذکر خداوند تبارک و تعالی صحبت کردیم. عرض کردیم از مقومات ذکر این است که انسان، نسیان ما سوی الله داشته باشد؛ و الاً عنوان ذکر خدا را ندارد. انسانی ذاکر است که اصلاً غیر از خدا، حتی خودش را که ذکر می‌گوید و ذاکر است هم فراموش کند؛ محو جمال و جلال خداوند تبارک و تعالی باشد و اسما و صفات خدا و ذات خدا، آنچه که جلوه خداست، می‌شود ذکر خدا. از اینجا این نکته روشن می‌شود که آنچه را در کتب ادعیه به عنوان ذکر وجود دارد و آثاری هم برایش مترتب است؛ گاه گفته می‌شود که اگر این مقدار فلان ذکر را کسی مداومت داشته باشد، آثار علمی دارد یا مشکلات دنیوی او حل می‌شود؛ مثلاً برای رزق خوب است.

برداشت من این است که اگر کسی ذکر را به قصد این ترتب آثار بخواهد داشته باشد، اصلاً ذکر نیست. اگر کسی بگوید من ذکر «یا رزاق» را تکرار می‌کنم و بر آن مداومت دارم، برای اینکه خداوند رزق مرا زیاد کند؛ این ذکر نیست. چون مقوم ذکر این است که انسان، غیر خدا را فراموش کند. بله، این اثر قهراً بر آن مترتب می‌شود.

فرض کنید اگر کسی آیه شریفه **(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۚ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ بُلِغُ أَمْرِهِ ۚ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۝۱)** آثار رزق بر آن مترتب می‌شود؛ اما اگر ذکر را بگوید برای ترتب این آثار، دیگر ذکر خدا نیست. یک معنایی که بر این نکته مترتب می‌شود، این است که باید انکار را فقط برای خدا و ذکر خدا داشته باشیم؛ اما اگر انکار را بخواهیم مقدمه قرار دهیم برای مقاصد دنیوی، برای غیر خدا، این نه آن اثر برایش بار می‌شود و نه عنوان ذکر دارد. وقتی عنوان ذکر ندارد، دیگر اثری هم بر آن بار نمی‌شود. نکته‌ای که در ذکر زیاد عنوان می‌شود **(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)** فکر کنیم که چرا ذکر خدا موجب اطمینان قلوب می‌شود؟ و چرا تنها چیزی که برای انسان آرامش می‌آورد، ذکر است؟

ما بر حسب اعتقاداتی که داریم، اعتقادات مسلمی که داریم، غیر از ذکر حق تعالی هیچ چیز دیگری سبب آرام نمی‌شود؛ علم برای انسان آرامش نمی‌شود؛ چه بسا کسی که علمش زیاد می‌شود، اضطرابش هم زیاد شود؛ چه بسا او را به مرحله طغیان هم برساند. ثروت اگر زیاد شد، اضطراب زیاد می‌شود. اگر انسان قدرت پیدا کرد، اضطراب او بیشتر می‌شود؛ دائماً در فکر این است که مبدا کسی با این قدرت من مزاحمت کند.

بالاخره کسی که مقامی پیدا می‌کند، یک عنوانی پیدا می‌کند، حالا در هر مرتبه و شغلی که باشد، یکی از دغدغه‌هایش این است که ممکن است این مقام از من گرفته شود؛ چه کسانی می‌خواهند این مقام را از من بگیرند و چه کسانی می‌خواهند با من مخالفت کنند؛ و چه بسا گاه مخالفت با خودشان را مخالفت با خدا هم تلقی می‌کنند. بالاخره انسان است و ضعیف. یک فرد معمولی بی‌سواد گاه خودش را همه چیز تلقی می‌کند؛ این معنایش آن است که اضطراب دارد؛ معنایش این است که یک مسؤولیت ناچیزی که در گوشه‌ای به او داده‌اند، مبدا از او گرفته شود.

حتی راجع به سلامتی چقدر اضطراب داریم. اگر روزی موی سفیدی در صورت خودمان ببینیم، ناراحت می‌شویم؛ می‌گوییم آغاز زوال ما شروع شد. همین اضطراب است. هرچه انسان فکر کند، در عالم، غیر از خدا اضطراب‌آور است. حالا بر حسب این آیه شریفه هم می‌فرمایند «تقديم ما حقه التأخير يفيد الحصر» ذکر خدا فقط تنها چیزی است که برای انسان آرامش می‌آورد.

چرا؟ چون معنای ذکر خدا این است که غیر از خدا همراهش نباشد؛ و الا اگر در کنار ذکر خدا، غیر خدا بود، اضطراب خواهد بود.

حالا روشن بشود که چرا نمازهای ما اضطراب‌های ما را بر طرف نمی‌کند؟ چون ذکر نیست. ظاهر ذکر را دارد، اما واقعاً ذکر نیست. اگر واقعاً ذکر باشد، انسان هیچ اضطرابی ندارد. امام (رض) واقعاً به مرحله و مرتبه‌ای رسیده بود که اگر همه دنیا از او تعریف می‌کردند با اینکه همه دنیا از ایشان تنقید کنند، برایش فرقی نمی‌کرد.

کسانی که شاگرد مأنوس با امام بودند، به این معنا شهادت می‌دادند. وقتی جنگ می‌شد، شما ببینید واقعاً یک روحانی که برای حلال و حرام عمری را صرف کرده، برای حرمت خون‌های مسلمین چقدر توجه داشت؛ یک انقلاب عظیمی را بوجود آورد؛ خون‌ها ریخته می‌شود، اما مگر سر سوزنی در راهش تردید داشت؟ نه. نمی‌دانم آقایان یادشان هست یا نه؛ روز اولی که صدام حمله کرد، ایشان خیلی به صورت عادی و آسان فرمود: یک دزدی آمده و سنگی را انداخته است.

حال، کسی که ضعیف النفس است، اصلاً حاضر نمی‌شد که بیاید در تلویزیون ظاهر شود؛ اضطراب او را می‌گرفت؛ می‌گفت چه می‌شود و چه نمی‌شود؟ واقعاً اگر ما از حالا با خودمان کار کنیم و خیلی هم البته تلاش می‌خواهد که به مقام ذکر برسیم؛ به یاد خدا باشیم. روایتی را در جلسه گذشته خواندم که در حدیث قدسی به پیامبر (ص) فرمود: **إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى عَبْدِي ذِكْرِي** اگر غالب اوقات عبد من یاد من باشد **فَأَنَا جَلِيسُهُ وَأُنِيسُهُ** ومحدثه خدا می‌شود جلیس انسان.

این نکته را هم قبل از اینکه این حدیث را دنبال کنم، بگویم که هیچ ذکر غیر از ذکر خدا، ذکر دیگری را در پی ندارد. من اگر یادی کنم از عالمی، معلوم نیست که آن عالم نیز از من یاد کند؛ من اگر یادی کنم از یک دوستی، معلوم نیست که او هم یاد من بکند. اما این چه حقیقتی است، چه واقعیتی است که خدا می‌فرماید: اگر کسی به یاد من باشد، من هم به یاد او هستم؟. **أَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ** معنای «أَذْكُرْكُمْ» این است که خدا می‌شود انیس انسان! در روایتی از امام باقر (ع) هست که در جلد دوم کافی در کتاب الدعاء، باب ما يجب من ذکر الله فی کلّ مجلس، حدیث چهارم آمده است: ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) نقل می‌کند: **قال مكتوب في التوراة التي لم تغيّر في توراتي** که تحریف نشده، نوشته شده است؛ این معنایش این است که ائمه (ع) بر تورات واقعی علم داشتند.

و امام (رض) در کتاب چهل حدیث فرموده‌اند تورات و انجیل امروزی نه تنها قلم یک انسان عادی و متعارف نیست، بلکه تراوش یک افراد شهوتران و هواپرست است. امام باقر می‌فرمایند: در تورات واقعی اینطور نوشته است: **إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ** حضرت موسی از خدا سؤال کرد؛ عرض کرد: **يَا رَبِّ أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي فَأَنَا جَبِيكُ أَمْ بَعِيدُ فَأَنَا دَبِيكُ** خدایا تو قریب به ما هستی تا با تو مناجات کنیم یا از ما دور هستی تا تو را صدا کنیم و مورد ندا قرار دهیم؟ چرا موسی این سؤال را می‌کند؟

چه انگیزه‌ای داشته که حضرت موسی از خداوند این سؤال را می‌کند که نمی‌دانیم با تو مناجات کنیم و تو را نزدیک خودمان بدانیم یا مثل افرادی که کسی که از او دور هست، تو را صدا کنیم؟ به قول مرحوم علامه مجلسی اینجا موسی در مقام این بوده که آداب دعا و آداب خواندن خدا چیست؟ و سؤال موسی این بوده که من خودم را که نگاه می‌کنم، از حیث خودم دور از تو هستم؛ خیلی دورم. تو را که نگاه می‌کنم از حبل الوريد هم به من نزدیک‌تری؟ نمی‌دانم در دعا، خودم را نگاه کنم یا تو را نگاه کنم؛ چگونه دعا کنم؟

البته این حرف خیلی دارد و نکات دیگر هم دارد که عرض می‌کنم. خداوند در جواب موسی فرمود: **يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي** کسی که به یاد من باشد من جلیس و هم‌نشین او هستم. این جواب چه ارتباطی با این سؤال دارد؟ و باز این همانی است که پیامبر ما هم به عنوان حدیث قدسی فرمود که خدا فرمود **أَنَا جَلِيسُهُ وَأُنِيسُهُ**. این روایت را در کافی دقت بفرمایید؛ هفته آینده ان شاء الله توضیح بیشتری خواهم داد.

و صلّى الله على سيّدنا محمّد وآله الطاهرين.